



پاینده ایران

عصر بیداری ملتها

نوشته مرزبان

بخش تبلیغات حزب پان ایرانیست

نشریه شماره ۳

آبان ماه ۱۳۴۰

عصر بیداری ملتها

پدیده ها و جنبشهای اجتماعی بزمانها و مکانها شرف و قدر میبخشند و ملتها بستر این جنبشها و پدیده ها میباشند.

بسیاری از روزها . ماهها ، سالها . قرنها و هزاره ها بسبب وانگیزهائی ارجمند و برجسته میگردند و مبداء تاریخ یا مرجع مثال میشوند . در این زمانها یا رهبری ارزنده هویدا میگردد و دگرگونی شگرفی پدید میآورد یا جنبشی اجتماعی رخ میدهد و نظامی تباه را واژگون میسازد و نظامی نو پسندیده ساز میکند . یا زمینه نی علمی و اخلاقی فراهم میشود و فرهنگ انسانی را آب و رنگی میبخشد که بفرخندگی هر یک ز آنها روز . ماه . سال . یا قرن و دوره آن ارج و شرفی مییابد و سلسله جنبان این جنبشها ملتها و خواسته های آنها میباشد

ملتها بپا میخیزند و بندهای بندگی و پستی و دژ آگاهی را پاره میکنند . میسازند و میآفرینند و بسوی برتریها میگرایند... دوره و قرن ما نیز یکی از آن دوره های درخشان است یا بهتر بگوییم برجسته ترین و درخشانترین زمان و عصر از زمانها و اعصاری که بر جهان مردمی گذشته است . دوره ما از نگر جنبشهای ملی و دگرگونیهائیکه در ملتها پدید آمده همانندی نداشته است . هیچ زمانی باندازه زمان ما روح ناسیونالیسم قوت و نیرو نیافته و ملتها بیدار نگشته و جنبشهای ملی پدیدار نشده است ... عقب مانده ترین ملتها نیز در این زمان از با ده استقلال جوئی و آرمانخواهی و برتر گرایی سرمست و سیراب شده اند ... ملتهائیکه نسلها بزنجیر استعمار و استعمار کشیده شده و رای و اندیشه آنها سرکوب گردیده و شخصیت و منش آنان پایمال شده و نیروی جنبش و هرگونه تظاهر بهستی و استقلال جوئی و دخالت در سرنوشت خود با بیرحمانه ترین صورتی از آنها گرفته شده بود . اینک آنچنان یکباره و یکپارچه بجوش و خروش آمده اند که با خشمناکترین گونه ای پرچمهای پیکار را بجنبش درآورده و قد مردانگی برافراشته و میدان نبرد را بسیجیده و زنجیرها را از دست و پای خود گسلانیده اند که هیبت و شکوه رستاخیز آنان پشت استعمارگران و ستمکارانی را که سبب سیه روزی و درماندگی و شور بختی آنها بوده اند شکسته و پوزه آن را بخاک مالیده اند . هیچ دوران و زمانی مانند زمان ما ملتها نجنبیده اند یا دست کم جنبشهای ملی این گونه گسترش و دامنه نیافته است و ناسیونالیسم در هیچ زمانی بدینگونه چهره ننموده و پرتو بر جهان نیافکنده است .

.... جنبش ملتها اگر چه رختها و ریختهائی گوناگون دارد اما یکپارچه و بی چون و چرا باید آنها را جنبشهای ناسیونالیستی نامید و هیچ رنگ دیگری هم نمیپذیرد و دلیل آن هم نیز از خورشید روشن تراست . چه جنبشهای رهائی بخش زمان ما جنبش افراد و دسته ها نیست . جنبش ملتهاست و آماجی جز

بدست آوردن استقلال و حاکمیت ملی و برآوردن نیازهای ملی و جلوگیری از رخنه و نفوذ هر بیگانه و گام برداشتن بسوی سرافرازی و زیست بهتر و زندگی آبرومندانه در کادرهای ملی میباشد و ناسیونالیسم یعنی همین.....

بهر آنست که بدایم ناسیونالیسم چیست؟ و ناسیونالیست کیست. مکتب اصالت ملت یا ناسیونالیسم مکتب شایستگی ملت است و استوار بر منطقی است که با موازین علمی و سنجش نسبی همراه و پایان دهنده بمنطق کلاسیک است که برمفاهیم جامد و مطلق استوار میباشد... در این مکتب عنصر شایسته و مورد نظر ملت است و برای ملت واحدی جز خانواده نمی شناسد و افراد ملت را که چون یاخته هائی برپیکر ملت میدانند نیرومند و مرفه و برخوردار از نعمت های خدادادی میهنشان میخواهد و نمی تواند هیچکس را از حداقل نیازمندیهای بایسته زندگی محروم ببیند. گذشته را بررسی میکند و بسوی آینده میشتابد و ناسیونالیست کسی است که باین مکتب سر سپرده باشد و بداند که ملت مقوله ایست تاریخی از سلسله ناگسستنی نسلهای گذشته و حال و آینده ساخته شده و میبایست سود ملت را بر هر چیزی ترجیح دهد و برای برآوردن نیاز ملی بکوشد و خود را در برابر نسلهای آینده مسئول و موظف بداند با هر پلیدی و ناروانی و بیگانه خواهی و سستی و فرومایگی و هر عاملی که بزیان ملتش باشد بستیزد و بهر سختی در راه اجتماعش تن در دهد و بهر رنجی که در این پیکار گریبانگیرش میشود دمساز شود و پهنه ای ساز کند که یگان افراد ملتش از نعمت آزادی و آسودگی و زندگی بهتر برخوردار گردند. و اگر بایسته بود با خون خود نهال اجتماع را سیراب سازد. باز هم قرن ما با داشتن چنین مکتب و چنین چهره هائی ممتاز است. سزد گر بخود ببالیم که در عصری زندگی میکنیم که عصر بیداری ملتها است.

قرنها است که ملتها در وضعی بسر برده اند که بیشتر افراد مردمی از دست کم نیازمندیها و حداقل رفاه و آسایش زندگی محروم بوده اند و دردناکتر از آن اینکه یکباره از نعمت آزادی و آزادی و دخالت در سرنوشت خود که تنها مظهر هستی و نمودار زندگی است بی بهره بوده و از مفهوم زندگانی که معنی دو واژه زندگی و زنده بودن را دربردارد تنها بودن را بگونه ای دلخراش و دردناک داشته اند که آن نیز گاه و بیگاه پامال بیدادگریها گشته است. و زندگی که معنی آن ابزار کوششهای هوشی برای فراهم ساختن قدرت. شناسایی و جاوید شدن بدست یاری قوای معنوی اندیشه و پندار است از آنان سلب شده بود.

اما جنبش زمان ما مانند آذرخش بر خرمن هستی ستمکاران زده و دود آنرا برسپهر برین رسانیده بدانسان که تلاش اهریمنانه استعمارگران و پدید آورندگان آن روزگار سیاه در فرو نشانیدن این آتش تباهی سوز کارگر نمی افتد و جهان ملتها بگونه یکپارچه آتش درآمده و ناسیونالیسم مکتب رهنمای این جنبشها است. و اگر چه گاهی نامی جز ناسیونالیسم بر این جنبشها نهاده

میشود اما حقیقت آنها از ناسیونالیسم جدا نیست و هیچ جنبشی رخ ننموده که بر ناسیونالیسم استوار نباشد. حتی جنبشی که بنام کمونیسم در آغاز قرن ما رخ نموده گسترش یافت دیری نپاییده است که ماهیت خود را از دست داده و آن تندیس نا زیبا آنقدر تیشه ناسیونالیسم بر سرو رویش خورده که ناهمواری خود را تا اندازه ای از دست داده و پیراسته گشته است و اکنون از کمونیسم جز نامی بی مسمی بر آن نیست و همه جنبش هائی که با نام آن واز آن سرچشمه گرفته بوده اند بسوی ناسیونالیسم گرانیده اند.....

کمونیسم آنانکه مارکس و انگلیس و سپس لنین گفته و شالوده آنرا ریختند برخاستن مرزها . درهم آمیختن ملتها .

برهم زدن اصول خانوادگی . یکسان ساختن مردم . حکومت جهانی . محو زیباییها و بسیاری از ویژگیهای انسانی بوده بدانسان که استعدادهای نیرومند و هوشهای سرشار محکوم بفرود آمدن باشند تا کم استعدادها و کند هوشها همپایه آنها گردند . این فکر خوب است یا بد با آن کاری نیست . این شیوه که برخلاف طبیعت انسانی است با آن پایه و مایه پایدار نماند و هر روز بنیستی نزدیکتر میشود چنانکه وارثان کمونیسم از مارکس و یارانش چشم پوشیده اند و راهی را که با راه آنان جدا و با خوی و خیم و سرشت آدمی سازگارتر پیش گرفته اند .

ما خوب میدانستیم و بازگو میکردیم که کمونیسم در روسیه بخوبی محسوس بوده و از همان آغاز بدنبال راه چاره برآمدند چنانکه یوگسلاوی که هنوز نقاب کمونیسم برچهره دارد یکباره و با دست و پای فراچید و با گرایش به تمایلات ناسیونالیستی خود را از بند اسارت مسکو خلاص کرد.

مکتب شومی که در آغاز قرن ما پدیدار شده و گسترش یافته و آغاز این سده خجسته را تیره و آلوده کرده است زانیده اندیشه های سوداگر پست و ملت کش و شخصیت شکنی بوده که گویی دشمنی با ملتها در نهاد او سرشته گشته و جهان و زیباییهایش جز دستاویزی برای سودجویی او نمیباشد و سود خود را در مرگ بشریت میجوید .

کمونیسم بهیچ روی با طبیعت و سرشت ملتها و اجتماعات منظم بشری سازگار نمی باشد و آنرا باید انتحار انسانی نامید . یعنی آنگاه که انسان در زیر فشار ناملایمات زندگی بستوه میاید و اکنشی از خود نشان میدهد که بردو پایه استوار است: یکی برپایه هستی و توانائی که در اینصورت در برابر ناملایمات میایستد و میستیزد. دیگر برپایه ناتوانی و نیست گرائی و بدبختی است که در اینصورت دست بخود کشی میزند .

پوشیده نماند که خود کشی نیز دو جنبه دارد یکی استوار برآزادگی است و آنچنان است که زندگانی را با ننگ انباز میاید و جای درنگ نمی بیند و آنگاه جان را از بند تن رها میسازد دیگر آنکه برپایه گمراهی و کوردلی نهاده شده و آن چنانست که بگفته عوام از بیم اشتر بدم اژدها پناه برد. و کمونیسم این

جنبه دوم خود کشی را دارد و انتحاریست که انگیزه آن بدبختی و گمراهی و کوردلی میباشد. و از آنجا که این فکر با زندگی ملتها و طبیعت آدمی سازگار نیست با گذشت زمان از شدت و تندیش کاسته شده است. برخی از ملتها که دچار آن شده بودند با وی بستیز برخواستند و برخی آنرا حربه جهانگیری خود ساخته اند. چونانکه با يك ژرف بینی و کنجکاوی میتوان دید که کمونیسم تنها بصورت نقابی باقی مانده که برخی ملتها برچهره خود گذاشته اند ... بدانسانکه میبینیم امروز ناسیونالیسم آشکار بر شوروی فرمانروایی میکند اما نیاز ملت روس و تاکتیک و قدرت خواهی آن ایجاب میکند که نقاب کمونیسم را برچهره بگذارد و کوششان این بوده وهست که "کارشان جنگ باشد و صلحشان پیروزی" و هر کوشش و کاری میکنند بخاطر پیشرفت و نیرومند شدن ملت روس است نه ملتی دیگر و نه کسی دیگر. خروشچف از گذشتگان خود با هوش تراست او آشکارا پتک ناسیونالیسم را برفرق کمونیسم کوبیده است سیاست استالین را محکوم ساخته است و بجای ایجاد ستون پنجم در میان ملتها و گرد آوردن عوامل و دست نشانده در میان ملتها به خود ملت ها نزدیک شده است گرچه این خود يك حيله سياسي است ولي بهر حال میگوید ملتها باید دارای حکومت ملی باشند. استقلال داشته باشند. در سرنوشت خود دخالت کنند. با این گفتار و تاکتیک که البته حربه ای برای پیشرفت سیاست جهانی او میباشد از یکسو بملتها نزدیک شده و از سوی دیگر بطبیعی نبودن کمونیسم و اصلت ناسیونالیسم بطور سربسته اقرار میکند زیرا جانبداری از حکومت ملی نقص ورد کمونیسم میباشد باز هم پوشیده نماند کمونیسم با مکتب و اندیشه شومی که قرن ما را آلوده کرده است عناصری را در دامان خود پرورش داده و روحیه ای پدید آورده که با تمام تجلیات روح ملتها و تظاهرات اندیشه پاک مردمی دشمنند و گونی کین و قهر و خشونت با سرشتشان آمیخته گردیده. چنانکه همین خروشچف که امروز سنگ جانبداری و دوستی ملتها را بسینه میزند و بر راستی بغیر طبیعی بودن کمونیسم واقف شده بر اثر همان بد آموزیهای نخستین آن کین و قهر و خشونت در وی هویدا گشته که رفتار او با ملت مجارستان نمودار روشنی از تاثیر شوم کمونیسم میباشد. اکنون میتوان خروشچف را دارای دو شخصیت دانست یکی شخصیت نوین او که آگاهانه یا نا آگاهانه زیر تاثیر ناسیونالیسم قرار گرفته و تظاهراتش چنان است که در هنگام فرود آمدن یوری گاگارین مرد آسمان نورد روس که رادیو مسکو اعلام کرد "مادروطن با بازوان گشاده فرزند برومند خود کیهان نورد شوروی را در آغوش گرفت افتخار بر ملت خلاقی که فرزند سربلند خود را بفضا فرستاده است" خروشچف بی اختیار سرود ملی بپایان نرسیده از میان جمع شتافت و فرزند قهرمان روس را در آغوش کشید و او را فرزند رشید میهن نامید..... می بینید دیگر سخن از خلقهای فشرده در میان نیست. جهان انسانها فراموش

شده . سخن از مادر وطن گفته میشود. افتخار برملتی آفریننده ومام میهن میشود که فرزندان برومند دردامن خود بپروراند.....
اما شخصیت دیگر شخصیت نخستین اوست که درمکتب کمونیسم پرورش یافته و هنوز مجال اندیشیدن درباره اندیشه ها واندیشیدن درباره اندیشیدن را بدست نیاورده و بدآموزیهای نخستین سرا پای هستی ویرا دربرگرفته با قهر و خشمی اهریمنانه این شخصیت کمونیسم پرورده خود را دربرابر جنبش آرمانخواهی ملت مجارستان نمودار میسازد .

ملتی آزاده و آزادگی طلب را چنگیز واربخاک و خون میکشاند. سردار بزرگ مجارستان یا روشنتر بگویم یکی از ستارگان جهان انسانی یعنی ایمرناگی رهبر میهن پرست مجارستان را اهریمنانه و با قهر و خشونتی ضد انسانی که بهره تعلیمات کمونیسم است اعدام کرد. آری در اینجا خروشچف عامل یا رهبر استعمار سرخ است که چون اهریمنی تیره درون و درخیمی جان شکار چنگال خون ریز خود را برگلوی فرشتگان مهر و میهن پرستی می فشارد در آن صحنه دلخراش گفتی خدای جهان خوی و خیم انسانی را از او و همدستانش گرفته و کینه ملتها و آزادگان را در نهادشان سرشته است
اما هرچه از آغاز قرن بیستم دورتر میشویم زمان و عصر ما پاکی و روشنائیش بیشتر هویدا میشود و ناسیونالیسم یعنی مکتب اصالت ملت و یا کانون مهر و آزادگی و یا فلسفه زندگی انسانی گشاده تر رخ مینماید و مهر و جاوند در دلها بیشتر راه پیدا میکند و آئین دودمانی و رسم خانوادگی و روح رستاخیز و پیکار در برابر بیدادگری و آئینهای غیر انسانی قوام میگیرد چنانکه در همان کانون بدآموزی و درخیم پرور یا خاستگاه کمونیسم یکباره چنان دگرگونی می بینیم که مردان تا اندازه ای انسانی می اندیشند و اندکی پرتوی فروغ مردمی بر نهادشان میتابد و از پیروزی میهن و هم میهنش بوجد میآید و بظاهر هم شده از حکومتهای ملی و استقلال ملتها سخن میگوید و جانبداري میکند و تبلیغات و بدآموزیهای کمونیسم سایه شوم خود را از سر خانواده ها دور میکند چنانکه خانواده ها باصول خود نزدیک میشوند و زنهای آنها طبیعی می اندیشند که برای نمونه نامه همسر خروشچف را در پاسخ يك زن آمریکایی گواه میآوریم .

خانم نینا خروشچف در پاسخ نامه بانوی آمریکایی می نویسد: " خانم توماس عزیز از نامه محبت آمیز شما بسیار سپاسگذارم از اینکه وقت مناسبی برای دیدن کشور ما و آشنائی با مردم داشته اید بسیار خوشحالم . نامه شما را بدقت خواندم برخی پرسشها درباره زندگی خصوصی من بود که متاسفانه نمی توانم بآنها پاسخ دهم . سوء تفاهم نشود اتفاقا ما مردم شوروی بسیار خوشحال میشویم که در يك مجلس خصوصی وقتی با دوستان هستیم از فامیل و زندگی خود صحبت کنیم من می اندیشم هر مادری دوست دارد که تجربه های خودش را در نگهداری بچه و شوهرداری بیان کند. فکر میکنم همین کار

سبب میشود که زندهای دنیا بیشتر با یکدیگر نزدیک بشوند... اگر بخاطر داشته باشید موقعیکه در آمریکا بودم چنین جلسه ای در باشگاه خانمها تشکیل شد و من در آنجا صحبت کردم ولی پروژنامه ها و مجله ها اجازه نمیدهم که در این کارها دخالت کنند و چیزی درباره زندگی خصوصی من بنویسند و عموم مردم را از آن با خبر سازند. همچنین من در کارهای سیاسی و سایر پیش آمدهائیکه در کشور رخ میدهد زیاد دخالت نمی کنم. حتی راجع بآمدن خود بامریکا و عقاید خود در باره

مردم و کشور شما هیچوقت بازگو نکردم چون نمیخواستم در این کارها دخالت کرده باشم زیرا خود را یک فرد عادی میدانم که اینکارها باو مربوط نیست و دولت خودش اگر صلاح باشد در اینطور موارد از طرف ما صحبت میکند... انسان فقط برای خودش تنها زندگی نمی کند و هر شخصی باید هدفی در زندگی داشته باشد برای ما مادران بزرگترین هدف و خوشی موقعی است که فرزندان خوب داشته باشیم و در تربیت آنها بکوشیم. البته ما زندهای شوروی میخواهیم که فرزندان ما در کودکی زندگی راحتی و خوشی داشته باشند و کوشش ما بیشتر برای این است که آنها را جوری بار بیاوریم که بهمه چیز خوش بین باشند. بچه ایکه در بیچارگی و فلاکت بار بیاید همیشه روحا و جسما کسل خواهد بود و بهیچ چیز علاقه نشان نخواهد داد. ما مادران هرگز برای آینده فرزندان خود ناراحت نیستیم چون همه راهها برای آنها باز است و هر قدر خواهند میتوانند پیشرفت کنند و بمقامات عالی برسند - تنها یک چیز است که جوانان ما را پریشان میسازد و آن مرگ در جنگ است برای همین است که ما بفرزندان ما یاد میدهیم که جنگ چیز بدی است. ما زندهای شوروی خاطرات تلخی از جنگ داریم هنوز برخی از ما عزاداریم و حتی در ممالک غربی بودم شنیدم مردم میگفتند همه چیز مردم شوروی بدست دولت است این حرف دروغ نیست تنها یک چیز را باید فراموش کرد و آن اینکه اختلافی میان مردم و دولت نیست و دولت نیاز ملت را برآورده میکند در شوروی خانواده ها اغلب خوشبخت هستند وزن و شوهر مانند دو دوست صمیمی میباشند و فرزندان آنان نیز روحیه خوب و نیرومند بزرگ میشوند. مردم نسبت بهم اعتماد و اطمینان فراوان دارند و بهمدیگر علاقمند هستند.

امیدوارم مردم سایر کشورها بیشتر بتوانند بشوروی بیایند و خودشان از نزدیک شاهد زندگی ملت شوروی باشند ما بیشتر فکرمان درباره آینده فرزندانمان میباشد تا آنها بتوانند افراد شایسته و فداکاری برای کشورشان بشوند. در پایان فرصت را غنیمت شمرده خوشبختی و شادکامی خانمهای آمریکایی را خواستارم با احترامات نینا خرشچف
(این نامه در کیهان ۲ شنبه ۸/۳/۴۰ چاپ شده)

اگر کسی نداند که نینا خروشچف همسر نیکیتا خروشچف میباشد که رهبر دولت کمونیستی شوروی است و این نامه را بخواند داوری خواهد کرد که . این نامه زنی نوشته است که در مکتب اصالت ملت پرورش یافته یا دست کم از نفوذ کمونیسم برکنار بوده است . در این نامه بانویی می نویسد که وظیفه ما مادری است و باید فرزندان دلیبر و خوشبخت ببار آوریم تا برای کشور و میهنشان فداکار باشند و او دولت را برگزیده ملت میداند و جدائی میان آنها قائل نمی شوند

از این جنبه های خصوصی و فردی میگذریم و نگاهی به پهنه جهان و جنبش ملتها میافکنیم کشور پهناور چین با انبوه مردمش چون اقیانوسی ژرف و دورکرانه بجنبش آمده و طوفانی شده و نسل جوان و آرزومند آن در برابر هیئت حاکمه فاسدش قد برافراشته و چون کشورهای سرمایه دار و بویژه کشور آمریکا با سیاست نا بخردانه خود که همیشه جناحهای فاسد و فرسوده را نیرو میدهد و ملتها را فراموش میکند بجانب داری از دستگاه حاکمه و کوبیدن آن خروش شگرف مردم چین برخاست بناچار نسل دگرگونی خواه را واداشت تا خود را ببلوک مخالف یعنی کمونیستها بچسباند و چنین شد و بظاهر بنام کمونیست کشور پهناور چین را بفرمان آورد. اما این جنبش بهیچ روی جنبش کمونیستی نبوده بلکه نیاز ملت و جنبش ملی بوده اگر جز این باشد می پرسیم چرا بجای هم آهنگی و یکی شدن با دولت کمونیستی شوروی که بظاهر الهام بخش او بوده ابرو درهم کشیده و ژست مخالف گرفته است و هر روز زمزمه می نو آغاز میکند گذشته از این رو میبینیم که دولت چین نه تنها توجهی بکمونیسم ندارد بلکه روز بروز مرزهای کشور خود را مشخص تر و استوارتر میسازد و برای پیشرفت نژاد زرد و ملت چین دست بکارهای هول انگیزی میزند که جهان را بلرزه واداشته است. تازه اگر جهان از این خروش نژاد زرد آگاه نباشد و ملتها بخطر سهمگین آن نگاه نکنند و چاره نیندیشند دیری نخواهد گذشت که ازدهای زرد بار دیگر چون روزگار چنگیز سایه مرگ را بر سرجهانیان خواهد افکند گرچه چنین جنبشی که در ملت چین پیدا شده و برای ملتها بویژه ملتهای آریانی آسیا خطری عظیم است اما جنبشی است ناسیونالیستی ویژه ملت چین که با ویژگیهای نژادی و سرشتی آن ملت بستگی دارد. و تنها قدرت و پیوستگی ملتها است که میتواند از چنین خروشهای تجاوز طلبی که ذاتی برخی ملتها است جلوگیری کنند.

باری کشورهاییکه زیر نام و نقاب کمونیسم جای دارند دارای مرزهای مشخص. حکومتهای ملی و پایدار و استوار برخوردار و نیاز ملتهاست هستند و اصول خانوادگی روز بروز در میانشان نیرو میگیرد و عضو مورد توجه در این کشورها ملت است..... با توجه باین گفتار و اشاره ایکه بجنبشهای ملی دیگر خواهد شد بخوبی میتوان دریافت که .

جهان بناسیونالیسم آگاه میگرداید.

چنانکه در بالا اشاره رفت مجارستان در بیخ گوش شوروی خروش ناسیونالیستی و استقلال خواهی سرداد و استعمار سرخ با بیرحمانه ترین وضعی آن کشور و ملت غیرتمند را بخاک خون کشید... اما مجارستان تا آخرین رمق در برابر این غول خون آشام و هیولای زشت نام ایستادگی کرد و جنگید و سربازان ارتش سرخ زمانی توانستند بر مجارستان دست یابند که بروی پیکر بیجان رادمردان مجار و مردم آزاده آن سرزمین لگد بکوبند و نیروی در برابر خود نبینند. استعمار سرخ ناجوانمردانه پیشوای ناسیونالیست ملت مجار یا نمودار و مظهر آزادگی یعنی ایمره ناگی را بجرم میهن پرستی و استقلال خواهی اعدام کرد. از میان جنبشهای ملی تنها مجارستان در دوزخ کمونیسم گرفتار شده و میسوزد ولی ملتهای دیگر همه یا بندهای استعمار را گسسته اند یا با استعمار در جنگ و پیکارند. اینک نمونه های آنرا بررسی میکنیم.

مصر: مصر کشوریست که سالیان دراز دست نشانده انگلیس بوده و دولت ستمکارگر انگلیس عوامل و سرسپردگی برای خود در آن کشور پروراند و زمام کارهای آن سرزمین را بدست عوامل فرومایه خود سپرد.

(در اینجا يك صفحه از نسخه اصلي جا افتاده است .)

که بناچار بر چهره زیبای ناسیونالیسم نقاب زشت بگذارد.... چنانکه شما این نقاب را دور کنید بر کوبا جز ناسیونالیسم اندیشه فرمان نمی راند. کوبا برای ایستادگی در برابر دولتی استعمارگر و حفظ موجودیت ملی خود ناگزیر بود که قیافه ای مورد پسند روسها بگیرد و از نقابی که خود روسها بر چهره زده اند استفاده کنند.

بسیار کسان و رهبران اجتماعی براه ناسیونالیسم ملتشان شهید شده اند ولی میکوشند که آنها را بنامی جز ناسیونالیسم بمردم بشناسانند و ناجوانمردانه بر آنان نام کمونیستی بگذارند لومومبا یکی از آن چهره های ناسیونالیستی بود که بصورتی دردناک و دلخراش براه استقلال کشور و ملتش کشته شد و بنا روا مبارزه او را مبارزه ای کمونیستی نامیدند شگفتا چگونه هرواژه ای مفهوم خود را از دست میدهد.....

الجزایر سالیان دراز است میجنگد؟ در این پیکار چرا می جنگد عظیم و مقدس آیا عقل راهبری میکند یا عشق . بی شك عشق است که اینهمه نیرو، پایداری و گذشت و فداکاری را بآنها داده و راهبری عشق است که آنان را در پیکار خود پیروز و ممتاز کرده است این مردم بسائقه و انگیزش عشق این رزم گران را آغاز کرده اند و از آن دست برنمیدارند عقل آنها را از غریو توپ و نفیر گلوله و غرش تانگ و زره پوش و آژیر هواپیما و بمب افکن

میهراساند اما عشق آنها را دلیر میسازد که دست بلم شمشیر تیز بگیرند. روح ناسیونالیسم است که نا آگاه بآنان میآموزد. زندگی زنده بودن نیست. زنده بودن زندگی میخواهد. زندگی بندگی نمیباشد. همین روح وانگیزه نهانی یعنی خواست و نیاز ملت است که بآنان میگوید بجنگید و بگذارید بجای لکه ننگ دامن کفن شما آغشته بخون گردد. همین مکتب اصالت ملت است که بآنان آماج و هدف نشان میدهد و آنان را بسوی آن آماج میخواند و میراند. بآنان یاد داده که شما باید سرنوشت خود را خودتان تعیین کنید..... این ملت هنوز میجنگد و کشته میدهد. چرا میجنگد؟ برای اینکه راه رخنه بیگانه را ببندد نگذارد بیگانه در سرنوشت و شئون ملی اش دخالت کند (۱)

هندوستان برهبری خردمندانه مردی که از مکتب اصالت ملت الهام گرفته و با دوراندیشی و آرمانخواهی و وارستگی و بردباری ویژه ای که شایسته دستگاه راهبری هندوستان بویژه پس از سالیان دراز بت استعمار را در هم شکست و برنامه های ملی را طرح کرد و گسترش داد و آنچنان آرامی در عین حال درست پیش میرود که ریشه استعمار را خشک کنید و نهال استقلال را بارور ساخته. همه دارای هدفی روشن هستند زیرا همه از بلاه ناسیونالیسم سرمستند

دولت فدرال آلمان غربی که در جنگ دوم جهانی نیز شکست خورد و تجزیه شد. پس از زمانی کوتاه تجدید حیات کرده و اینک بگونه دولت نیرومندی درآمده. این دولت از آغاز برنامه خود را طرح کرده بود و در نظر داشت سیاست خارجی آن روشن بود میدانست چه میخواهد و کوشش باید چگونه و برای چه باشد. وحدت. سرافرازی. زندگی بهتر. آزادی و آزالگی و کوتاه ساختن دست هریگانه ... میدانیم ناسیونالیسم در هر کشوری مطابق خواست و نیاز آن ملت رخ مینماید و نیز ناسیونالیسم در کشوری که دچار تجزیه و فترت شده باشد بصورت اندیشه وحدت خواهی آن ملت جلوه میکند برای نمونه ناسیونالیسم در اینحالت در آلمان بگونه "پان ژرمانیسم" و برای آن بگونه "پان ایرانیسم" تجلی کرد و برای روشن شدن گفتار کمی بدورتر نگاه میکنیم پیش از جنگ جهانی اول کشور آلمان بچندین کشور کوچک و دوک نشین تجزیه شده بود. آن وضع برای ملت آلمان ناگوار و دردناک بوده در آن زمان نیاز ملت آلمان بصورت "پان ژرمانیسم" تجلی کرد و بر پیشانی سیاست خارجی آلمان پان ژرمانیسم "میدرخشد و بس بدینرو دیگر برنامه مبهم نداشته و راهشان مشخص و روشن و هدفشان شناخته شده بود. آلمان وحدت میخواست. برنامه های داخلی و کوششها و نیروها میبایست آنچنان راهبری شوند که ملت را بآماج خویش رساند. شاید عنوان این اصطلاحات نیازی نداشته باشد چنانکه امروز آلمانها خود چنین اصطلاحاتی را عنوان نکرده اند شکیبائی کرده اند تا گرده بگیرند و نیرومند بشوند و عملاً بز خود را عنوان سازند اینک آنروز فرارسیده که ملت آلمان آشکار بسوی آماج خود

گام بر میدارد و امروز شرق و غرب چشم باو دوخته اند و در عین حال بوحشت افتاده اند و بحکم دیرینه نمی توانند ببینند که ملتی آگاهانه بسوی آماج خود می‌تازد و برای برآوردن نیاز ملی خود میکوشد. (۲)

خواه و ناخواه ملتها بیدار شده اند و جهان سیر خود را میکند. سیر و گرایش جهان بسوی ناسیونالیسم آگاه است. سراسر آسیا یکپارچه آتش شده و ما نام کشورهایی را می شنویم که تا کنون نامی از آنها نبوده. سراسر افریقا بجنبش درآمده و جنبشی ملی همه را دربر گرفته است. براستی قرن ما قرن ناسیونالیسم است و باید بخود ببالیم که در چنین قرنی زندگی میکنیم. قرنی که همه ملتها بیدار شده اند.

پایان آبان ماه ۱۳۴۰

مرزبان

(۱) بی شک جنبش الجزایر یکی از درخشانترین جنبشهای ناسیونالیستی قرن ماست که هر عنصر ناسیونالیستی باید بقدرت نیرو و جنبش و پیکار این ملت آگاه و بیدار آفرین گوید و از آن پشتیبانی نمی کند. شاید سبب پیگیر بودن رزم مردم الجزایر آگاهی آنان باصالت ملت است یعنی آنان بناسیونالیسم آگاه گرانیده اند و از پیروی هر مکتب و اندیشه ساختگی سرپیچیده اند و آماج خود را شناخته دیگر است بسوی آن میشتابند.

(۲) باید بگویم که در این گفتار نمی بایست از آلمان سخنی بمیان آید زیرا بیشتر منظور اشاره بکشورهای مستعمره بود که چگونه جنبش ناسیونالیستی آنها را بجوش و خروش و داشته و برای رهائی از بند بیگانه و پاره کردن زنجیرهای اسارت به پیکار برخاسته اند جنبش آلمان جدا از این کشورهاست و وضع ویژه ای دارد اما غرض از یاد آوری اشاره ای بکوشش و نبرد این ملت بود براه ناسیونالیسم آگاه.